

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

چهارشنبه ۲۰ جولای ۲۰۲۲

نویسنده: Mercier

مترجم: فریده نوری

## چشم دید یک شخص نیکوکار در افغانستان بعد از مستقر شدن طالبان به قدرت

نویسنده: Mercier

مترجم: فریده نوری

### قسمت دوم

در روز اول که من را دستگیر نمودند چشمانم را بسته و مستقیماً در یک سلول داخل نمودند، وقتی خریطه را از رویم برداشتند، یک کلینکچه خورد که از آن می شد بیرون را دید، در مقابل تپه تلویزیون به نظر می خورد.

در وقت آوردن از راه کارته پروان فهمیدم که ما به طرف راست دُور خوردیم در سرک وزارت داخله سابق.

بعداً دیگر هیچ، دانستم که در نزدیکی های وزارت داخله سابق هستیم.

وقتی رسیدیم چشم هایم را باز کردند و بعداً جیب هایم را خالی نمودند، و از آنچه در جیب هایم بود، لیست گرفتند و از من تقاضا کردند که بالای آن امضاء کنم، باوجود اعتراض من، عینک هایم را نیز گرفتند.

دو صاحب منصب پولیس با لباس ملکی از نزد من سوال می کردند، یکی به دری و انگلیسی و دیگری تنها به دری.

از نزد پرسیدند که من در افغانستان چه می کنم. برای شان گفتم وقتی شما مرا دستگیر کردید من در حال رفتن به وزارت اطلاعات و کلتور برای ملاقات با زبیح الله مجاهد بودم، که قبلاً از نزدش

وقت گرفته بودم، زیرا می خواستم تا از وی اجازه توزیع کتاب های مرجان کمال را که به لسان دری است برای کتابخانه های پوهنتون ها و مکاتب بگیرم.

صاحب منصبان کود تیلفونم را پرسیدند، برای شان دادم، و برای شان خاطر نشان کردم که من برای بار اول، سی سال قبل به افغانستان آمدم، من متخصص زراعت هستم، تمام کار هائیکه در افغانستان نموده ام عبارت از احیای دوباره کاریز ها، چشمه ها، و همچنین برای اصلاح تخم های بذری گندم و اشجار میوه، سرسبز نمودن تپه ها با غرس نهال های بادام و...، کار نموده ام.

از نزد پرسیدند در کدام مناطق کار نموده ام، برای شان از لهوگر، غزنی، سروبی، کاپیسا، قندهار، پکتیا...، و غیره نام بردم. بعداً پرسیدند، به طور مثال از یک جایی که در لهوگر کار کرده باشی، نام ببر.

من از ولسوالی خروار و ولسوالی برکی نام بردم و علاوه نمودم که دفترم در لهوگر در ولسوالی برکی موقعیت داشت.

بعداً پرسیدند که از کسانیکه در لهوگر می شناسم برای شان نام ببرم.

باز پرسیدند که چرا با پیراهن و تنبان و کلاه مسلمانی ملبس هستم؟ برای شان گفتم به فکر من بسیار عادیست که در افغانستان با لباس افغانی ملبس باشم و در فرانسه با لباس اروپایی، بر عکس آن عجیب است. با جواب خاموش ماندند.

من از شروع برای شان گفتم که من عیسوی هستم.

بالاخره سوال و جواب را ختم کردند، بعداً نگهبانان برایم غذا آوردند و از من بسیار درست مواظبت می کردند، شب چندین مراتبه می آمدند و می دیدند که آیا من خوب هستم و به چیزی ضرورت ندارم.

صبح، فردای دستگیریم یک نگهبان جوان را روان کردند به اطاقم تا کُود کمپیوترم را برایش بدهم ، کُود را برای شان در یک پارچه کاغذ نوشتم. بعد از یکی دو ساعت یک شخص که نصف چهره خود را توسط دستارش پوشانده بود همراهی یک نگهبان جوان ملبس با لباس عسکری و مسلح با یک تفنگ که توسط آن میتوان یک فیل را شکار کرد، آمدند. شخص مذکور با یک انگلیسی بسیار ابتدایی مرا مخاطب قرار داد: "من متخصص کمپیوتر هستم و با ۲۵ لسان حرف می زنم". کُود را دوباره و چندین مراتبه از نزدم خواست، کمپیوتر در هر مرتبه باز نمی شد. وقتی دیدم که آنقدر کُود را استعمال کرد که امنیت کمپیوتر دیگر اجازه باز شدن را نمی دهد. برای شان گفتم چون آنقدر در

استعمال کُود اشتباه نمودید، که حالا کمپیوتر برای بیست و چهار ساعت جواب نمی دهد. اشتباه از شماست.

زمانیکه با او دری گپ می زنم، نمی فهمد، من نتوانستم بدانم که از کدام قوم است، زیرا افغان معلوم نمی شد.

من برایش تشریح نمودم که اگر همراهی هر ده انگشت بالای دکمه های کیبورد، مانند کمپیوتر به زبان انگلیسی تایپ کنی معلومدار باز نمی شود زیرا کیبورد فرانسوی از انگلیسی فرق دارد.

به هیچ قیمت حاضر نبود اشتباه خود را قبول کند، و مرا متهم نمود که کُود غلط را برایش داده ام، برایم گفت: " من تمام طریقه هایی که ترا مجبور بسازد که کُود واقعی را برایم بدهی بلد هستم".

من برایش گفتم که آرام باشد و بیست و چهار ساعت صبر کند. بالاخره قبول کرد و رفتند، آنقدر مرا متأثر ساخت که نتوانستم به غذای شب دست بزنم.

فردای آن شب، هنگام ظهر، یک شخص دیگر که رویش را کاملاً پنهان کرده بود به اطاقم آمد و با یک انگلیسی درست با من حرف زد، طنین صدا و پیش آمد وی مؤدبانه و تقریباً صمیمانه بود، با شخص قبلی هیچ قابل مقایسه نبود، طرز حرف زدن وی با نگهبانان نشاندهنده این بود که شف است، که من وی را در نبشته هایم رئیس خواهم نامید.

برایم تشریح داد که: " من (شف) یک فورمه سوال و جواب به انگلیسی تیار کرده ام تا شما برای من به آسانی جواب بدهید، و خوب خواهد بود که در اطاق پهلو برویم زیرا در آن جا میز دفتر و چوکی موجود است و خانه پُری نمودن فورمه را آسان می سازد".

ما به اطاق پهلو رفتیم. بسیار زود دانست که من شدیداً به عینک هایم ضرورت دارم. فوراً امر کرد که عینک هایم را برایم بیاورند، فوراً امرش بجا شد.

خودش رفت و برای من توصیه کرد که فورمه ها را درست خانه پُری کنم، مخصوصاً در مورد خریطه پلاستیکی که محتوای آن را تحفه های خورد و ریزه تشکیل می داد که توسط معاون قونسلگری سفارت افغانستان در پاریس - فرانسه که یک خانم است و برای دوست خود روان کرده بود از یک طرف متهم بوم و از طرف دیگر من متهم به خارج کردن افغان ها از افغانستان به فرانسه بوم، زیرا رول بسیار فعال داشته ام.

و علاوه کرد: "به این ترتیب بالاخره ما به نتیجه این واقعه می رسیم".

در وقت خروج از اطاقم فرمود، فردا به ساعت ۱۳ بجه و ۳۰ دقیقه با هم می بینیم و هم فردا کمپیوتر را باز می کنیم، و موافقه کرد که خودم را می گذارد که کمپیوتر را باز کنم. در هنگام رفتن علاوه نمود: "شما می دانید، من یک نظامی هستم".

باقیمانده ظهر را در خانه پُری فورمه گذشتاندم و از این که عینک هایم را برایم دادند بسیار خورسند بودم.

فردا صبح یک نگهبان را فرستاد تا برایش فورمه سوال و جواب را روان کنم. بعداً خودش دوباره هم‌رای یک فورمه نو سوال و جواب آمد، و از من سوال کرد: "چند خانم دارم، چند اولاد دارم، آیا آن ها را دوست دارم؟".

بعداً دو نگهبان، کمپیوتر مرا آوردند که آن را باز کنم، که فوراً باز کردم. بعداً متخصص کمپیوتر به دیدنم آمد، تا برایش یاد بدهم که در کیبورد فرانسوی چطور اعداد تپ می شود. برایش توضیح دادم خوشحال شد و گفت دلیل اینکه دیروز موفق نشدم همین بود، و با کمپیوتر از اطاقم رفت.

بعداً یک نگهبان دیگر دوباره با یک فورمه جدید به سلولم آمد، که حاوی سوالات در مورد افغان های که اخراج شده اند و آن های که هنوز اخراج نشده اند: در مورد میتود اخراج، کدام تشکیلات برای تخلیه افغان ها عمل میکنند، به چه اندازه بودجه برای این عمل مد نظر گرفته شده است؟ من جواب دادم: معلوماتیکه توسط دفتر بحران وزارت خارجه فرانسه برای خروج افغان ها در موقع گرفتن قدرت توسط طالبان داده شده است، شاید قابل قبول باشد، اما فعلاً قطعاً در اجندای شان خروج افغان ها مورد بحث نیست.

از طرف دیگر افغانستان راه را برای هیچ کس بند نکرده است هرکس پاسپورت و ویزه یک مملکت را داشته باشد می تواند سفر کند، مگر کشور اروپائی و امریکا صادر نمودن ویزه را متوقف نموده اند.

بار دیگر نیز یک فورمه سوال و جواب در مورد تکسی که مرا در روز رسیدنم به کابل از میدان هوایی به دفترم آورده بود برایم روان کرد، و مخصوصاً در آن خواسته شده بود که نمبر پلایت تکسی را برایش بنویسم.

برایش نوشتم که من نمبر پلایت موتز را نمی دانم، و هیچ گونه معلومات در مورد تکسی ندارم، مقصدش از پیدا نمودن تکسی این بود که بداند آیا در راه من را به کدام جای دیگر برده است؟

متهم بودن من برای تخلیه نمودن افغان ها به طرف فرانسه سبب گردید که در بین نگهبانان از محبوبیت و شهرت زیاد برخوردار شوم.

از همین دقایق به بعد اندیوال نمبر یک و دو از من درخواست نمودند که آن ها را کمک کنم که به فرانسه بروند: برایم گفتند "تو میدانی که در این جا ما همراهی تو بسیار مهربانی می کنیم تا که تو نیز همراهی ما مهربانی کرده وقتی ما در آن جا بندی شویم تو ما را کمک کنی".

تمام این ها همه به نظرم منطقی معلوم می شود.

پنجشنبه نهم جون افکارم به این اوضاع ایکه در مورد من در جریان است معطوف بود و در باره این وضعیت می اندیشیدم، با خود گفتم که اگر افکار شف تا این اندازه برای یافتن تکسی مشوش است، دلایلش این است که در خریطه که من از طرف خانم معاون قونسل آورده بودم چیزی خلاف وجود نداشته است، به این دلیل می کوشد بدانند که آیا تکسی در راه میدان هوایی در جای دیگر توقف کرده است یا خیر.

آنچه مربوط به اشخاصیکه کاندید تخلیه از افغانستان هستند، کدام جرم را مرتکب نشده ام زیرا تمام افغان ها حتی طالبان همه حاضر اند که فرانسه بروند.

به ساعت ۱۶ بجه و ۵۰ دقیقه یک صاحب منصب با یک نگهبان دوباره به اطاقم آمدند که کُود کمپیوتر را برای شان بنویسم، کُود را برای شان نوشتم.

روز شنبه یازدهم جون به ساعت چهار بجه بعد از ظهر رئیس به همراهی یک شخص که لباس ملکی پوشیده بود و دارای موی های بسیار دراز بود، همچنان قومندان مجاهد که وی را قبلاً برایم معرفی کرده بود به اطاقم آمدند، رئیس در مورد افغان هائیکه توسط WhatsApp, SMS و ایمیل برایم پیغام روان کرده بودند، یک تعداد سوالات را مطرح کرد، و برایم گفت که خوب خواهد بود که من برای شان حقیقت را بگویم "نمیدانم کدام حقیقت را".

بعداً گفت دولت فرانسه در مورد دلیل دستگیری تان از ما سوال کرده است و از اطاقم خارج شدند و بعداً مدت طولانی در خارج از اطاقم بین خود بگو مگو نمودند.

از طرف شب بعضی اوقات اشخاص مرموز به دروازه اطاقم به انگشت و به بسیار ادب تک تک می زنند و از من می پرسند که من کی هستم، در این جا چه می کنم و به چه دلیل بندی شده ام. به صورت عموم اشخاص فوق الذکر ملبس با لباس افغانی، دستار و توسط دستار نیم روی شان پوشانیده می باشد، بسیار مؤدب و رفتار شان بسیار محترمانه، اما بسیار سخت است که فهمیده شود که چه رول را بازی می کنند و یا وظیفه شان چیست.

یکشنبه ۱۹ جون به ساعت ۲۰ بجه و ۴۵ دقیقه، در حالیکه در آن شب من بسیار مریض بودم، رئیس به دیدنم آمد.

انديوال نمبر دو در آن روز با آوردن به موقع دو تابلت Flagyl مرا نجات داد، رئیس خاطر نشان نمود که وی کار را بالای دوسیه من رها نکرده است و علاوه نمود که یوسف را نیز دستگیر نموده است و در مورد من از نزدش سوال کرده است، (یوسف از جمله پرسونل من بود و برایش تقاضای ویژه نموده بودم از طریق کمپیوتر من دوسیه اش را پیدا کرده و وی را نیز توقیف نموده اند). باز هم مرا در مورد همان خریطه پلاستیک که خانم قنسل سفارت افغانستان برایم داده بود و من آن را در روز اول رسیدنم برای دوستش داده بودم، تکراراً و تکراراً سوال پیچ نمود. رئیس برایم دو کتاب رومان به زبان انگلیسی آورد تا با خواندن آن ها مصروف شوم و محبوس بودن زیاد آزار ندهد.

ادامه دارد